



گزارش اختصاصی از جنایت خانوادگی در خوی

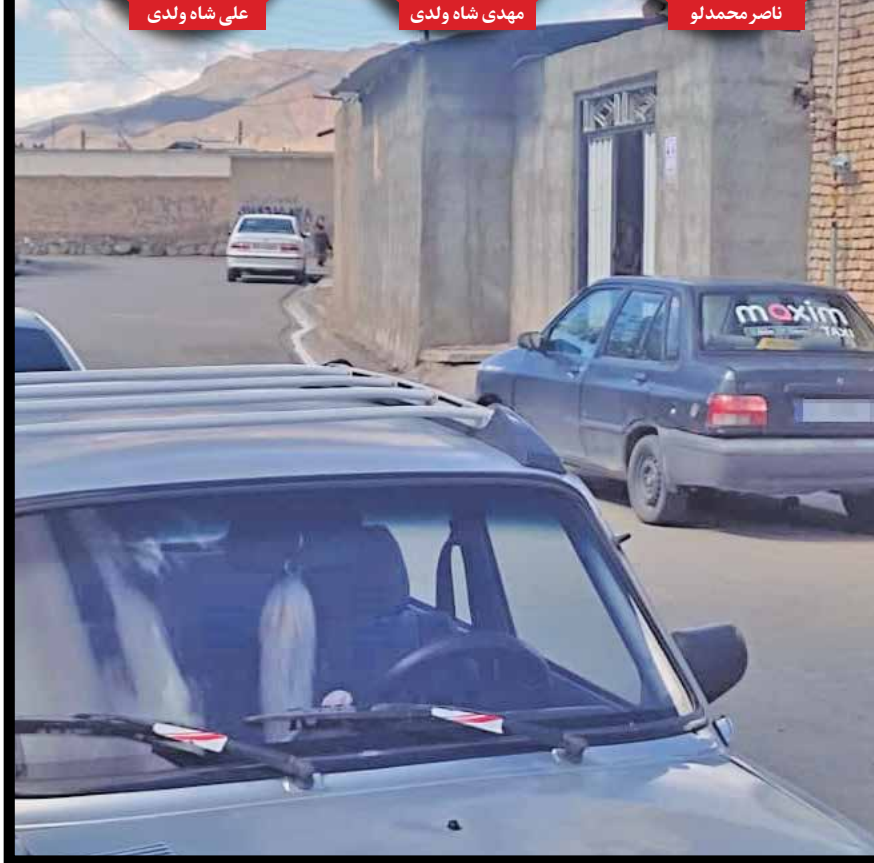
قهر خونین افسانه



ناصر محمدلو

مهدی شاه ولدلی

علی شاه ولدلی



برادر شما چند سال داشت؟ ناصر برادر من حدوداً ۶۰ ساله بود. در مورد علت مرگ او چه می‌دانید؟ فقط پسر برادرم دستگیر شده است.

قاتل پدر و برادر را قاصص کنید روزی که عسکریه خانه‌اش آمد تا برای افطاری خانه پدرش آماده شود فکرش را هم نمی‌کرد فقط چند ساعت دیگر زندگی‌اش از هم پاشیده شود و پدر و برادرش به کام مرگ فرو بروند. ادامه ماجرای دردناک این جنایت را در گفت‌وگو با ما با عسکر بخوانید.

بین شما و افسانه چه گذشت که کار به اینجا رسید؟ من از هیچ چیز خبر نداشتم! صبح روز حادثه به خانه آمدم و حمام کردم. می‌دانستم در خانه پدری ام نداری می‌دهند. فکر می‌کردم افسانه هم به خانه پدرم رفته است. آماده شدم و می‌خواستم با دختر ۱۲ ساله‌ام راهی خانه پدرم شوم که دخترم به من گفت افسانه قهر کرده و به خانه پدرش رفته است. دخترم حاصل ازدواج اول من است. اما افسانه گاهی با او بدرفتاری می‌کرد و بین آنها دلخوری پیش می‌آمد.

پس درگیری مرگبار کجا اتفاق افتاد؟ برادرم از خانه عسکر یک راست به خانه پدر او رفته بود تا صحبت کند و مشکل عسکر و افسانه را حل کنند. در خانه پدر عسکر درگیری بین برادران عسکر و پدرش با برادر من بالا گرفته بود و آنطور که ما شنیدیم آنها با لوله جاروبرقی به برادرم ضربه می‌زدند و او را از خانه بیرون می‌اندازند. برادرم در خیابان روی زمین می‌افتد و جانش را از دست می‌دهد.

چه کسی پدر و برادر را به قتل رساند؟

بعد از اینکه پسر برادرم متوجه مرگ پدرش شد با پدر و برادران عسکر درگیر شد و به آنها چاقو زد که یکی از برادران عسکر و پدرش فوت شدند. شما چطور از ماجرا مطلع شدید؟

من وقتی بالای سر برادرم رسیدم او تمام کرده بود. آمبولانس و پلیس در محل حاضر شده بودند و مجروحان را بیمارستان منتقل شدند اما حدود دو ساعتی طول کشید تا جسد برادرم

فاطمه شیخ علیزاده / درگیری میان زن و شوهر جوان در یکی از روستاهای شهرستان خوی منجر به مرگ پدر هر دوی آنها و همچنین قتل برادر جوان داماد خانواده شد.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، روستای محل زندگی افسانه و عسکر جایی کم جمعیت اما مثل اسمش باصفا بود. روستای باغ صفا در بخش قطور شهرستان خوی این روزها غرق در ماتم و التهاب است. افسانه و عسکر که تا همین چند روز قبل با هم زیر یک سقف زندگی می‌کردند حالا هر کدام در خانه پدری شان زانوی غم بغل گرفته‌اند و پیوند بین آنها زنگ و بسوی خون گرفته است.

غروب روز ۲۲ فروردین بود که جرقه‌های درگیری بین آنها به خانواده‌هایشان کشید و منجر شد به مرگ پدر افسانه.

اما ماجرا به همین جا ختم نشد و برادر افسانه به نام (ا.م.) از خشم و ناراحتی از دست دادن پدرش با چاقو به خانواده عسکر حمله کرد. پدر و برادر عسکر به قتل رسیدند و خواهر و برادر او هم در این درگیری مجروح شدند. این در حالی است که حجت‌الاسلام یعقوب رشتنبر، دادستان خوی قتل دو نفر و مرگ یک فرد به خاطر ایست قلبی در جریان درگیری خانوادگی را تأیید کرده است.

ادامه این گزارش را در گفت‌وگو با خبرنگار ما با عموی افسانه و سپس با عسکر بخوانید.

مرگ پدر افسانه در درگیری خانوادگی

کوچک محمدلو نام عموی افسانه است که چند روز است به خاطر دست دادن برادرش رخت عزا بر تن دارد. با او چند دقیقه‌ای به گفت‌وگو می‌نشینیم.

بن بست خیانت



دکتر مریم سامانی
استاد دانشگاه و روانشناس بالینی

در اتاق درمان باز می‌شود و زن و مرد نسبتاً جوانی وارد می‌شوند و روی میز روبه‌رویم می‌نشینند. منتظر می‌مانم تا شروع به صحبت کنند. مرد نگاهش را روی زمین انداخته و دست‌هایش را در هم گره کرده است، انگار می‌خواهد که همسرش شروع به صحبت کند. زن جوان تا لب باز می‌کند، بغض‌اش می‌ترکد.

مرد با بی‌حوصلگی می‌گوید: خانم دکتر همین است، اصلاً نمی‌شود با این زن یک کلمه حرف زد. هنوز حرف زنده‌ای شروع به گریه می‌کند. یک عمر همه‌اش با این صحنه روبه‌رو بوده‌ام. خسته‌ام کرده است.

زن از شنیدن حرف‌های او سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: وقتی کسی را ناراحت کنی، می‌توانی انتظار داشته باشی که حالتش خوب باشد و برایت بخندد؟ زندگی من و این مرد در همه این سال‌ها همین طور گذشته است. من امیدوار بودم که او تغییر می‌کند و گاهی هم سکوت کرده‌ام که ناراحت نشود، ولی این آخری را نمی‌توانم نادیده بگیرم.

زن ادامه می‌دهد: برای طلاق هم اقدام کرده‌ایم، ولی می‌خواهم بدانم که چرا زندگی‌مان به این نقطه رسیده است. اشک‌هایش را پاک می‌کند و می‌گوید: مدت طولانی بود که رفتارش تغییر کرده بود. نه حوصله حرف زدن داشت و نه اینکه دوست داشت در کنارم باشم؛ تا می‌خواستم در مورد چیزی حرف بزنم و نظر بدهم، شروع به تمسخر می‌کرد. انگار که خطایی را مرتکب شده باشم. نمی‌دانستم علت این همه خصومت چیست، اوایل سعی می‌کردم که دلیلی را پیدا کنم، می‌خواستم مسأله را حل کنم، ولی هر بار با پرخاش و توهین روبه‌رو می‌شدم. کم‌کم از این شیوه پاسخ‌دهی خسته شدم و فکر کردم اگر برایش مهم باشد حتماً خودش به فکر می‌افتد که رابطه‌مان را بهتر کند و فکر کردم کمی زمان بگذرد شرایط بهتر می‌شود، ولی نشد؛ حتی بدتر هم شد. دیگری خیال همه چیز شده بود. سرش به خودش و کارهایش گرم بود مثل یک پسر مجرد، متوجه نبود که باید بخشی از وقت و زمان را برای رابطه‌مان بگذارد. این سردی و بی‌توجهی به تمام ابعاد رابطه‌مان گسترش پیدا کرده بود. تا کاری که می‌کرد این بود که هزینه‌های زندگی را پرداخت و

محتاج را تأمین می‌کرد، هر وقت به او اعتراض می‌کرد می‌گفت دنبال بهانه‌ها می‌گردد من که هر چه لازم است برای این زندگی تأمین می‌کنم. مرد برای اولین بار نگاه می‌کند و زیر لب می‌گوید: خلاصه کن. لازم نیست این قدر توضیح بدهی.

زن با خشم می‌گوید: تو نمی‌توانی برای من تعیین کنی و ادامه می‌دهد: مدتی قبل شک‌هایم آتقدر زیاد و ذهنم درگیر شد که به خودم این حق را دادم که در گوشه‌اش سبک یکشم. چیزی ندیدم نه در پیام‌ها و نه در تماس‌هایی که داشت یا دریافت کرده بود تا اینکه یک روز گفت که جلسه دارم و در بر به خانه می‌آید. شب وقتی به خانه آمدم گفت جلسه سنگینی داشته و می‌خواهد زودتر بخوابد، حرفی نزنم. حمام که رفت، پیامی به گوشه‌اش زده شد. احساس عجیبی به من گفت گوشه‌اش را چک کن. گوشه‌اش را چک کردم وقتی پیام را دیدم دنیا روی سرم خراب شد. ذهنم از کارافتاده بود. یک دنیا فکر در ذهنم می‌چرخید، باورم نمی‌شد بخصوص که در تمام این مدت چند باری به او گفته بودم احساس می‌کنم به من خیانت می‌کنی و هر بار گفته بود از تو چه خبری دیدم‌ام که بخوایم به زن دیگری فکر کنم. زن ادامه می‌دهد: نتوانستم صبر کنم تا از حمام بیرون بیاید. پشت در حمام پیام‌آم آن زن را که نوشته بود عزیزم خیلی خوش گذشت، قولی که برای آخر هفته دادم را فراموش نکنی، برایش خواندم. سراسیمه بیرون آمدم، گوشه‌اش را گرفت پیام را پاک کرد و گفت چه می‌گویی؟ اشتباهی آمده. نمی‌دانست که من شماره آن زن را حفظ کرده‌ام. خلاصه با هزار سختی نتوانستم به او ثابت کنم خیانت کرده است. فکر می‌کنید چه جوابی داد؟ سعید خودت بگو. مرد نگاه می‌کند و خیلی جلدی می‌گوید: ما در رابطه چیه دچار مشکل بودیم. آن طور که دلم می‌خواست شهید مرا نمی‌فهمید و به من توجه نمی‌کرد. راستش از اینکه بار زندگی روی دوشم بود و تمام مدت باید تلاش می‌کردم، ولی همسرم درک نداشت و توجه نمی‌کرد، کم‌کم دل‌سرد شدم و از او فاصله گرفتم. از طرفی به نیازهایم باید توجه می‌شد. وی ادامه می‌دهد: من تازه با آن خانم آشنا شده‌ام. من همسرم را دوست دارم و نمی‌خواهم ناراحت باشم و هیچ‌وقت حاضر به طلاق دادن او نیستم. زن گفت: قبول ندارم که این رابطه تازه شروع شده باشد مطمئن هستم که آنها از قبل باهم رابطه داشته‌اند و مدت‌هاست که همسرم به من دروغ می‌گوید و با پنهانکاری مرا فریب داده است. صدای گریه زن که بلند می‌شود، چهره مرد بیشتر دردم می‌رود.

حرف‌هایشان هنوز تمام نشده و در ذهن زن سوالات بی‌شماری تکرار می‌شود که مرد برای آنها پاسخی ندارد یا پاس‌های مرد هیچ کدام به نظر او قابل درک و اعتماد نیستند، از آنها می‌خواهم سکوت کنند و اجازه دهند تا ببینیم هر کدام در چه بخش‌هایی از رابطه اشتباه رفتار کرده‌اند تا رابطه‌شان به این نقطه رسیده است.

این مسیرها رابطه را به بن بست رسانیده است: دلایل و فکریهایی که در توجیه کردن رفتار خیانت و بی‌وفایی گفته می‌شود، نادرست هستند. این تصور که همسر مرد درک نمی‌کرد، به نیازهای من بی‌توجه بود، او همان فردی نبود که من می‌خواستم و نیاز داشتم، او نباید مرا درک می‌کرد و... همه‌شان افکاری نادرست هستند که فرد پراساس آن به خود اجازه می‌دهد که به رفتار نادرست و خانمان‌پراندازی مانند خیانت دست بزند. قبل از این کالبدشکافی روانی یک نکته مهم را باید یادآور شوم و آن این است که فردی که اقدام به خیانت می‌کند عزت نفس پایین و شناخت و آگاهی کمی دارد و به خود قبل از همسرش آسیب می‌زند. نکته دوم که باعث خیانت می‌شود بی‌توجهی به این مسأله است که وقتی دونفر باهم ازدواج می‌کنند نباید این تصور را داشته باشند که طرف مقابل و همسرشان مسئول برطرف کردن تمام نیازها و درک کامل آنهاست. طبیعی است که تمام همسران با هم تفاوت دارند و در برخی از موارد به دلیل شرایطی که دارند نمی‌توانند پاسخگو باشند. رفتار سعید به دنبال همین افکار به عنوان یک حق برایش نداعی و منجر به خیانت شده است. در تمام مشارکت‌ها باید به خاطر بسیاریم که دو طرف باید شرایط موجود را ببینند نه منفعت و خواسته‌های خودشان را، در ازدواج اغلب این نکته مهم نادیده گرفته می‌شود و انتظار داشتن از هم برای برطرف شدن خواسته‌ها و نیازها آتقدر پرزنگ می‌شود که رابطه‌ی رنگ می‌بازد.

از طرف دیگر نکته‌ای که اغلب به فراموشی سپرده می‌شود این است که وقتی در رابطه دیده می‌شود رفتارهای کلامی و صمیمیت رابطه تغییر کرده است، درحقیقت بایستی از آن به عنوان یک زنگ خطر یاد کرد و این فکر که صبر کنیم تا شرایط بهتر شود، کاملاً نادرست و باعث عمیق‌تر شدن آسیب‌ها و افزایش فاصله عاطفی می‌شود. بی‌تفاوت بودن به رابطه و حل نشدن مسائل شکاف‌های عاطفی، خستگی‌های روانی و سوءبرداشت‌ها را عمیق‌تر می‌کند. آخرین برداشت اشتباه این است که افراد فکری می‌کنند مدت زمان بودن در رابطه اگر کم باشد از تأثیر آسیب‌های روانی خیانت در ذهن همسرشان کم می‌کند. خیانت عمیق‌ترین درد و خسارت روانی را در افراد برجای می‌گذارد و در این درد شدید فرد چنان دچار ترومای روانی می‌شود که باریش مدت زمان خیانت از این آلام و احساس دردناک‌تری کم نخواهد کرد. کم کردن آسیب‌های عاطفی و روانی با توجیه ممکن نیست. قبل از هر تصمیم شتاب زده‌ای از تکنیک زیراستفاده کنید تا به خود و عزیزان‌تان کمتر صدمه بزنید.

خود را به جای طرف مقابل بگذارید اگر انجام آن کار و رفتار موجب ناراحتی‌تان می‌شود به معنای آن است که نباید انجام داد.

مثل شرب شما داشت؟ نه به هیچ عنوان! این افترا و تهمت است. من جوشکار هستم و سال‌هاست در سراسر استان کار می‌کنم. از هر کسی من را می‌شناسد و پرسید تا به شما بگویند که من اصلاً اهل این حرف‌ها نیستم.

تقاضای شما از دستگاه قضایی چیست؟ قصاص قاتل پدر و برادرم. بعد از این باز هم می‌توانید با افسانه زندگی کنید؟

او دو فرزندش را به ما سپرده و به خانه پدرش رفته است.

خانواده شما درگیری نشد؟ کسبی با دسته جارو برقی به پدر افسانه ضربه‌ای زده بود؟ وقتی به خانه ما آمد من دسته جاروبرقی را برداشتم اما ضربه‌ای نزنم. برادر بزرگم که مسایه‌های متوجه جرو بحث شد و سراغ من آمد و دستم را گرفت. در پلیس آگاهی هم وقتی متوجه شدند علت فوت پدر افسانه سکت قلبی بوده من را آزاد کردند.

درگیری شما و همسران بجز موضوع دخترتان دلیل دیگری نه اصلاً!

افسانه از خانه بیرون می‌رود سکت می‌کند. مادر افسانه که متوجه ماجرا می‌شود با برادر افسانه تماس گرفته و می‌گوید بیا پدرت را بکشند. او هم با عصبانیت به خانه پدری من حمله کرده بود. به پدرم و دو برادرم چاقو زده بود. با چماق هم به سر خواهرم زده بود که در این درگیری پدرم به نام علی شاه ولدلی که ۶۳ سال داشت و برادرم به نام مهدی که متولد ۸۰ بود به قتل رسیدند. برادرم هم به خاطر جراحت بالا تحت عمل جراحی قرار گرفت.

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

در خانه پدرتان بین پدر افسانه

متأسفانه با غفلت در مغازه اقدام به تخلیه گاز آن شیر گاز CNG در مغازه پایین خانه که تازه خریداری شده است نیز در حال تخلیه بود. این تخلیه را از حدود ساعت ۴ عصر شروع کرده بود و همچنان این کار ادامه داشت. خانواده داشتند آماده می‌شدند تا برای مراسم خانه را ترک کنند که ناگهان صدای مهیبی که تا چند خیابان آن‌ورتر شنیده شد کانون گرم این خانواده را دچار مصیبت کرد. شعله‌های آتش از شکاف‌هایی که به علت انفجار ایجاد شده بود در داخل خانه زبانه می‌کشید.

در این باره ساکنان خیابان شهسوار شمالی در خیابان فلاح می‌گویند صاحب منزلی که در ۲۰ فروردین ۱۴۰۲ دچار انفجار شد در مغازه پایین به مدت ۶ ساعت مشغول تخلیه گاز CNG بود و بسوی گاز در کل محله پیچیده بود و همین امر باعث انفجار شدید شد.

یکی از ساکنان خیابان شهسوار شمالی که مرد میانسالی بود به خبرنگار ما گفت: صاحب این خانه در طبقه پایین منزل خود دو باب مغازه داشت که در آنجا به کار تعمیرات آبرگرمکن مشغول بود.

وی بیان کرد: او بعد از خرید یک کیپسول CNG

گزارش میدانی «ایران» از ترسناک‌ترین شب در جنوب تهران

پشت پرده سیاه شب جهنمی در فلاح تهران



همه شعله‌های گاز آتش‌زخانه باز بود، همزمان شیر گاز CNG در مغازه پایین خانه که تازه خریداری شده است نیز در حال تخلیه بود. این تخلیه را از حدود ساعت ۴ عصر شروع کرده بود و همچنان این کار ادامه داشت.

خانواده داشتند آماده می‌شدند تا برای مراسم خانه را ترک کنند که ناگهان صدای مهیبی که تا چند خیابان آن‌ورتر شنیده شد کانون گرم این خانواده را دچار مصیبت کرد. شعله‌های آتش از شکاف‌هایی که به علت انفجار ایجاد شده بود در داخل خانه زبانه می‌کشید.

در این باره ساکنان خیابان شهسوار شمالی در خیابان فلاح می‌گویند صاحب منزلی که در ۲۰ فروردین ۱۴۰۲ دچار انفجار شد در مغازه پایین به مدت ۶ ساعت مشغول تخلیه گاز CNG بود و بسوی گاز در کل محله پیچیده بود و همین امر باعث انفجار شدید شد.

یکی از ساکنان خیابان شهسوار شمالی که مرد میانسالی بود به خبرنگار ما گفت: صاحب این خانه در طبقه پایین منزل خود دو باب مغازه داشت که در آنجا به کار تعمیرات آبرگرمکن مشغول بود.

وی بیان کرد: او بعد از خرید یک کیپسول CNG

آتش است. صدای فریادهای زنان و مردان در محله پیچیده بود. ۲ زن و یک مرد زیرآوار گرفتار شده بودند و زنان و مردان دیگری در طبقه بالا و در حالی که نیمنی از خانه فروریخته بود از ترس کمک می‌خواستند.

خیلی زود آتش نشانان وارد عمل شدند و با نجات همه گرفتار شدگان در خانه ویران و انتقال آسیب دیدگان به بیمارستان محل انفجار را مهار کردند تا با بررسی‌های کارشناسانه علت انفجار را روشن کنند.

شبی که جهنمی شد! به گزارش «ایران»، اولین شب احیای ماه رمضان بود. ساکنان محل بعد از اذان سریع افطار کردند تا خودشان را به مراسم برسانند. یکی از ساکنان محل که شغلش تعمیرات آبرگرمکن بود برای افطاری همه دختران خود را دعوت کرده بود. چند دقیقه قبل از اذان دامادها هم به جمع خانواده پیوستند.

خانواده پیوستند.

خانواده پیوستند.